

دورهٔ رمانتیک در آلمان

دکتر ابوالقاسم ذاکر زاده

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

ادبیات آلمانی آراسته به آثاری است که متعلق به دوره‌های گوناگونند. دورهٔ رمانتیک در آن میان دارای این ویژگی است که اندیشمندان، ادبا و هنرمندان آن توجه خود را نه به امور واقعی، بلکه به غایت بینهایت جهان معطوف داشته‌اند. زیرا منشأ و شالودهٔ امور غایت نامتناهی جهان است که در عرصهٔ طبیعت به صورت ایده‌های زیبا متجلی است. مطابق بیش رمانتیک هنرمندان با احساس خویش جلوهٔ ایده‌ها در صحنهٔ طبیعت را مشاهده می‌کنند و در آثارشان نمایان می‌سازند. اما موضوع مورد توجه آنها آنقدر عظیم است که هیچ هنرمندی نمی‌تواند آن را به تمامی مشاهده کند و در آثارش به نمایش گذارد. افزون بر آن غایت نامتناهی جهان به طور ذاتی در هیچ اثر ادبی نمی‌گنجد؛ بنابراین آثار ادبی به صورت قطعه‌ای نانام باقی می‌ماند. مقالهٔ زیر شرح مختصر بیش و آثار اندیشمندان، ادبا و هنرمندان دورهٔ رمانتیک است.

واژگان کلیدی: ادبیات آلمان، رمانتیسیم، دورهٔ رمانتیک.

دورهٔ رمانتیک در آلمان با انتشار دو اثر ادبی بین سالهای ۱۷۹۶-۱۷۹۷ آغاز شد. یکی از آن دو اثر، کتاب کوچکی به نام عقده گشایی دل برادری صومعه نشین و عاشق هنر است که هاینریش واکن رودر (Heinrich Wackenroder) و یوهان لودویگ تیک

(Johann Ludwig Tieck) مشترکاً تصنیف کرده‌اند و دیگری مقاله‌ای است با عنوان «در باب مطالعه شعر یونانی» به قلم کارل ویلهلم فریدریش شلگل (Karl Wilhelm Friedrich Schlegel). (Erika u. Ernst von Borris, S. 51 u. 68).

شعرا و نویسندگان رمانتیک در مدنظر به هنری خویش از اندیشه قیاس و منطق - عارف هلندی فرانس همسترهیوز (Franz Hemsterhus)، بندیکتوز اسپینوزا (Benedictus Spinoza)، ایمانوئل کانت، یوهان گوتلیپ فیشته (Johann Gottlieb Fichte) و فردریش وولف یوزف شلینگ (Friedrich Wilhelm Joseph Schelling) و فریدریش دانیل ارنست شلا یماخر (Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher) بهره بردند و ادبای رمانتیک رمانتیک شدند. (Erika u. Ernst Von Borris, s. 36 u. 63 u. Lothar Pikulik, S. 33 ff.).

دوره رمانتیک آلمان در ادبیات و هنر به واسطه فریدریش وولف و فریدریش وولف هاردنبرگ (Friedrich von Hardenberg) ملقب به نووالیس (Novalis) تکوین یافت. در این مرحله مفهوم رمان در تاریخ ادبیات جهان معنای جدیدی به خود گرفت. عنوان رمانتیک از این معنی جدید برداشت شده است. (Gerhard Schulz, S. 10 ff) در مرحله میانی یا اوج رمانتیک ادبا به جای اندیشه پردازی بیشتر به توصیف طبیعت پرداختند. فرهنگ و زبان آلمانی مورد پژوهش فرارگرفت و اشعار و افسانه‌های ملی جمع آوری شد. در مرحله آخر یا مرحله پسین موضوع غالب آثار رمانتیک سیاست بود. در این مرحله آثاری مردم پسند اشاعه یافت.

جهان بینی دوره رمانتیک

دوره رمانتیک به قدری گسترده و موضوع آثار ادبی آن قدر متنوع است که شرح جامع و مفصل آن در مجال محدود یک مقاله میسر نیست. این دوره زاینده شرایط پیچیده فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آلمان پس از انقلاب فرانسه است. پیچیدگی این

دوره در آثار ادبای رماتیک انعکاس یافته و تفسیر آن را مشکل ساخته است. (Richard Brinkmann, S.7 ff.) با وجود آن، می‌کوشیم که در این مقاله زمینهٔ مشترک آثار ادبی و هنری این دوره را روشن سازیم. ادبا و هنرمندان دورهٔ رماتیک تصور یا تصویر مشترکی از انسان، طبیعت، اجتماع و تاریخ در ذهن خود دارند. آن‌ها این تصویر را در آثار خویش ترسیم می‌کنند. البته همهٔ شعرا و نویسندگان رماتیک در ایجاد و ترسیم این جهان‌بینی به یک اندازه سهم نیستند بلکه هریک ویژگی فردی خود را نیز دارا می‌باشند. جهان‌بینی دورهٔ رماتیک آلمان در واقع واکنشی بر جهان‌بینی مکانیکی و عقل‌گرایانهٔ دورهٔ روشنگری است. ادبای دورهٔ رماتیک نابسامانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر خویش را حاصل توسعهٔ جهان‌بینی مکانیکی و عقل‌گرایانهٔ روشنگری می‌دانند.

علم مکانیک از بدو پیدایش با کمک علم ریاضی به شناختن طبیعت مشغول شد. گالیله مانند کپلر گفت کتاب طبیعت به زبان ریاضی نوشته شده است. از آنجا که علم ریاضی ماهیتاً علم کمیاب است و فقط امور و اشایی را در نظر می‌گیرد که دارای جنبهٔ کمی هستند، توجهی به زیبایی و روح طبیعت ندارند؛ به بیان دیگر، طبیعت در جهان‌بینی مکانیکی عاری از روح و زیبایی است. طی تاریخ، علم مکانیک یا کلا تمام علوم که با کمک ریاضی به شناختن طبیعت می‌پردازند به عنوان علوم حقیقی شهرت یافتند و مورد تایید و توجه متفکران روشنگر قرار گرفتند. دکارت طبیعت را به مثابهٔ یک دستگاه مکانیکی یا ماشینی بزرگ در نظر گرفت. البته او انسان را به دلیل این که صاحب اندیشه است مستثنی کرد. اما پس از او انسان نیز به مثابهٔ ماشین در نظر گرفته شد. مثلاً لامتری انسان را یک ماشین می‌داند یا امروز فیزیولوژی و به خصوص سیرنتیک (Kybernetik) انسان را مانند یک ماشین مورد تحقیق قرار می‌دهد. اما به نظر ادبای رماتیک جهان‌بینی مکانیکی طبیعت و انسان را مسخ کرده است؛ از این رو، آن‌ها بانگ اعتراض برآوردند که انسان و طبیعت دستگاهی از اعداد و اشکال هندسی و حرکات مکانیکی نیست. نووالیس، شاعر و نویسندهٔ مرحلهٔ پیشین دورهٔ رماتیک، شعری به مضمون ذیل در این

باره سروده است:

هنگامی که دیگر اعداد و اشکال کلید راز همه مخلوقات نباشند، در آن زمان که آواز و بوسه
بیش از عالمان ژرف اندیش (رازهستی را) بدانند، هنگامی که جهان دوباره به زندگی آزادگام
نهد و زندگی دوباره به جهان بازگردد، دو آن هنگام که آمیزش سایه و نور دوباره به روشنی
تاب بیانجامد و انسان در شعر و افسانه، تاریخ حقیقی جهان را بیابد، دیگر در آن زمان تمام
امور مجازی در برابر کلام واحد اسرارآمیز محو می‌گردد. (Novalis, S.178f)

نووالیس در این شعر خواهان زدودن تاثیرات علم مکانیک از چهره طبیعت و انسان
است. معنی این مطالب: ترکیب روح به جهان مکانیکی است. نووالیس عقل را قادر به
مشاهده زیبایی و روح طبیعت و عواطف انسانی نمی‌داند؛ عشق را عشق و مهر را مهر
حس می‌کند. علم ریاضی بیانگر روح طبیعت است. راز انبساط و انقباض زمین و آسمان و
پرندگان، روح طبیعت را بیان می‌سازد و آواز و ترانه، روح انسان را آشکار می‌کند.
نووالیس خواهان آن است که آسمان ایده‌های پرتالو ایزدی با زمین - که سایه‌گاه آن
ایده‌ها است - وحدت یابد. جهان از آمیزش نور و سایه، شکل یافته است نه آن گونه که
جهان بینی مکانیکی می‌پندارد به واسطه تجرید ایده‌های الهی از عالم سایه‌ها. شعرا و
نویسندگان و نقاشان و آهنگسازان دوره رمانتیک در حسرت و اشتیاق پیوند روح با
طبیعت، ترانه‌ها سروده و آهنگ‌ها ساخته و نقاشی‌ها خلق کرده‌اند. ایشندورف
(Eichendorff) در حسرت بازگشت روح‌اش به منشاء و پیوند زمین با آسمان شعر شب
مہتایی را به مضمون زیر سروده است:

گویی آسمان بر زمین آرام بوسه نهاده است که اکنون زمین در پرتو لطیف شکوفه‌ها در رویای
اوست. باد از میان گندمزار می‌گذشت. خوشه‌های گندم به نرمی سرفرو و فراز می‌آورند. نجوای
آرامی از جنگل‌ها برمی‌خواست و روح من فراخ، بال‌های خود را گشود و در میان دیار، آرام به
پرواز درآمد. گویی که او به خانه خویش پرواز می‌کند.

ادبای رمانتیک معتقدند که بینش روشنگری مسبب تفرقه سیاسی و فرهنگی دوره
انقلاب فرانسه و پس از آن است. ف. شگل به منظور ایجاد وحدت فرهنگی، شعر

جهانی را مطرح می‌کند. به نظر او هر اثر موزونی شعر است و شعر، بی واسطه به کنه امور جهان پی می‌برد و آن را نمایان می‌سازد. شعر باید شکل جهانی به خود بگیرد تا بتواند تمام جوانب امور جهانی را در برگیرد. هر اثر ادبی به تنهایی فقط قطعه‌یی از عالم بی‌کران را برملا می‌سازد؛ اما از پیوند همهٔ آثار ادبی - در روند پیشرو و بی انتها - شعر جهانی حاصل می‌شود که تمام امور جهانی را در برمی‌گیرد. شعر جهانی نمایان‌گر جهان بی‌کران است. از دید ف. شلگل مناسبترین سبک ادبی رمانی است که دارای طرح اسلیمی (arabesk) است؛ زیرا طرح اسلیمی از پیوند شاخ و برگ‌های گوناگون تشکیل شده و زمینهٔ آن برای توسعه گشوده شده است. (Detlef Kremer, S.17 ff) برخی از ادبای رمانتیک قطعات ناتمامی باقی گذاشتند و عده‌ای آثار مشترک به وجود آوردند. گروهی در حلقه‌ها ادبی معاشر، همکار و همنشین بودند. مثلاً در مرحلهٔ پیشین رمانتیک ف. شلگل و برادرش آگوست ویلهلم شلگل (August Wilhelm Schlegel)، نووالیس، شلینگ، شلايماخر و دختر فرهیخته (Moses Mendelssohn) یعنی دوروته آ (Dorothea) در Jena محفلی ادبی تشکیل داده بودند.

اصولاً مطلوب ادبای رمانتیک مجمع یا محفلی است که در آن افراد آزاد معاشرت می‌کنند و بر یکدیگر تاثیر فرهنگی می‌گذارند. بدین سان معاشرت افراد سبب فرهیختگی آنان می‌شد. افزون بر محفل‌های ادبی محل معاشرت ادبا، سالن‌هایی بود که زنان فرهیخته اداره می‌کردند. اولین سالن ادبی در برلین دایر شد و توسط هنزینته هرتس (Henriette Hertz) اداره می‌شد. او بانویی بود که به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، عبری، لاتین، یونانی، ترکی، مالزیایی و سانسکریت مسلط بود. ویلهلم فون هومبولت (Wilhelm von Humbolt) از او زبان عبری آموخت و شلايماخر تا پایان عمر با او معاشرت می‌کرد. در مرحلهٔ پیشین دورهٔ رمانتیک مفهوم آزادی اهمیت محوری داشت. ادبای رمانتیک خواهان آزادی برای همهٔ افراد جامعه بودند. در این دوره زنان آزاده و فرهیخته در کنار مردان ادیب به خلق آثار ادبی پرداختند از جمله کارولینه گوندروده (Karoline Gunderode)، رال لوین (Rahel Levin) و بتینافون آر نیم (Bettina

Von Arnim) شاعر و نویسنده سبک نامه نگاری بودند و کارولین شگل علاوه بر مقالاتی که در مجله ادبی آتونهوم (Athenaum) منتشر کرد در ترجمه کتاب شکسپیر به آلمانی با همسرش و. شگل همکاری داشت. (Erika u. Ernst von Borris, S.43 ff.u. 48 ff)

ف. شگل در کتاب خود به نام لوسینده (Lucinde) رابطه آزاد عاشقانه زن و مردی را توصیف کرد؛ در واقع رابطه عاشقانه خود با معشوقش دوروتا، یعنی دختر مندلسون، را - که به سادگی قابل تشخیص بود - بیان می کند؛ از این رو، این رمان در آن دوره بد نام شد. تنها فیخته و شلا یماخر از آن دفاع کردند. منتقدین منظور ف. شگل را درست درک نکرده بودند. او در این زمان کومی، عشق را بی محابا توصیف کند که باید آمیخته از لذت جسمانی و روحانی باشد. او در کتاب "عشق و فلسفه" نیز به لوسینده بیانگر ایده ها و تصوراتی است که ف. شگل از عشق حقیقی دارد. در ضمن، این رمان تئوری او درباره رمان نیز هست. ف. شگل در لوسینده صحنه ها، افکار بکر و گفتگوهای اندیشمندانه و متضاد را به سبک اسلیمی بازی گرانه به ردیف هم در آورده است. (Schreiber u.Fricke, S.165)

او معتقد است که تمام امور برجسته جهان دارای تضادی است که به آن حالتی خنده آور یا مضحک می دهد؛ به عبارت دیگر، امور بزرگ و جدی در درون خود به صورت عمیق مضحک است؛ مثلاً "در حیات فلسفه که ف. شگل آن را مطن مضحکه (ironic) می داند - فیلسوف می کوشد که اقیانوس بی کران هستی را در ظرف کوچک اندیشه اش بگنجانند. جای دادن امری نامحدود در ظرفی محدود وضعیت مضحکی به وجود می آورد. سقراط با خنده رویی بیانگر این حالت بسیار جدی بود. او دانایی بود که به نادانی خود واقف بود؛ زیرا می دانست که فانوس دریای اندیشه او فقط دامنه کوچکی از اقیانوس بی کران هستی را روشن می سازد، در حالی که سعادت انسان در گرو دانستن اموری است که بیرون از حد دانستن ما قرار دارند. به نظر ف. شگل در قلمرو هنر نیز تضادی وجود دارد که به آن حالت مسخره می دهد. یک هنرمند می کوشد با خلق اثر هنری کمال خود را به عرصه ظهور رساند اما خود او در اثرش محو می گردد. او مانند

یک پیامبر، اولین قربانی حقیقت است؛ زیرا پیامبر نیز حقیقت نامحدود ایزدی را درمی‌یابد و این حقیقت ابلاغ می‌دارد ولی خود شخص محدودی است که در اقیانوس بی‌کران حقیقت الهی محو می‌گردد. ف. شلگل راه‌هایی یا غلبه بر تضادهای موجود در جهان را شعف آواز خوان ترانه‌های کمدی (Buffo) می‌داند.

انسان در جهان بینی رماتیک

از دید ادبای رماتیک انسان موجودی واحد است؛ زیرا تمام عناصر وجود او باهم پیوسته‌اند، اما در حیطة فلسفه، مثلاً در فلسفه کانت، خرد وظیفه‌ای مجزا از عقل دارد. در فلسفه او عقل با حواس در ارتباط است ولی مستقل عمل می‌کند و خرد جایگاه تصورات اموری است که فراسوی طبیعت قرار دارند؛ لیکن این تصورات بازتاب امور واقعی نیستند. عقل جایگاه تصورات امور واقعی است ولی این تصورات، بازتاب امور فی‌نفسه (اموری که مستقل از عقل وجود دارند) نمی‌باشند. نووالیس برای رفع این مشکلات و ایجاد وحدت عناصر شناخت انسان از فلسفه فیخته و همستر هیوز باری می‌گیرد. پس از آنکه ف. شلگل با نووالیس - که هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بود - آشنا شد در نامه‌ای به برادرش و. شلگل در سال ۱۷۹۲ نوشت: متفکرین مورد علاقه او افلاطون و همستر هیوز می‌باشند. او در اولین شب آشنایی با حرارت برداشت خود را از فلسفه همستر هیوز تعریف می‌کرد. او می‌گفت در جهان شری وجود ندارد و همه امور به عصر طلایی نزدیک می‌گردد. (Lothar Pikulik, S.41f.) در فلسفه همستر هیوز جهان از حیطة امور مادی و جسمانی و حیطة امور معنوی تشکیل شده است. اعضای جسمانی ما امور مادی و جسمانی را درک می‌کنند، اما امور معنوی یا اخلاقی را عضو مخصوصی که در وجود ماست مشاهده می‌کند. همستر هیوز این عضو را عضو اخلاقی می‌نامد ولی کار این عضو فقط مشاهده امور معنوی و اخلاقی نیست بلکه او امور زیبای جهان را نیز مشاهده می‌کند؛ به بیانی دیگر، کار این عضو مشاهده ذات و یا اصول امور است. از این رو، نیکولای هارتمن (Nicolai Hartmann)، همستر هیوز را پیشگام فلسفه پدیده‌شناسی

می‌داند. همستر هیوز معتقد است که این عضو در تمام انسان‌ها وجود دارد ولی طی تاریخ تضعیف گردیده است. هنگامی که تمام اعضای وجود انسان با هم هماهنگ شوند، عضو اخلاقی دوباره تقویت شده و به مشاهده ایده‌ها - که اصل امور می‌باشند - قادر می‌گردد و به این طریق عصر طلایی بشریت آغاز می‌شود. به نظر همستر هیوز شعر عضو اخلاقی را تقویت می‌کند ولی او نمی‌گوید که به چه طریق این کار صورت می‌گیرد. (Nicolai - Hartmann, S.163 ff. Lothar Pikulik, S.33 ff.) نوالیس برای حل این مسئله از فلسفه ایده آلیسم آلمانی یاری می‌گیرد. کانت پس از کاوش دستگاه شناخت انسان به این نتیجه رسید که انسان به اقتضای طبیعت دستگاه شناختی که دارد نمی‌تواند امری را که خارج از دستگاه شناخت قرار دارد بشناسد. او این امر را می‌نامد «شیء فی‌نفسه» و استدلال کرد که آن، مجهول ابدی است. کانت منکر شیء فی‌نفسه نشد بلکه معتقد است که آن براساس «تصور» شناخته می‌شود. ما فکر نمی‌کنیم که شیء فی‌نفسه پی می‌بریم بدون آن که بدانیم چه صفات و ماهیتی دارد. فیثته پس از ژرف شدن در فلسفه کانت به این نتیجه رسید که خارج از دستگاه شناخت ما شیء فی‌نفسه وجود ندارد و از خارج این دستگاه به ما هیچ امر و شیئی داده نمی‌شود بلکه قوه خیال ما منشاء شناخت ماست. این قوه بدون آگاه بودن ما به عمل آن، تصوراتی را مطابق قواعد و قوانین منطقی به وجود می‌آورد. چون ما به کار این قوه آگاه نیستیم گمان می‌کنیم تصوراتی که ما از امور و اشیاء داریم از خارج دستگاه شناخت به ما ارائه شده است، اما از طریق ژرف اندیشی فلسفی می‌توانیم به ضمیر ناخود آگاه خویش پی ببریم. نوالیس این عقیده فیثته را راه حل مسئله همستر هیوز دانست. به نظر او قوه خیال عضوی است که در وجود شاعر سبب خلق تمام تصوراتی می‌شود که ما آن را جهان می‌نامیم. فیثته معتقد بود که قوه خیال پای بند قواعد و قوانین منطقی است اما نوالیس قوه خیال را کاملاً آزاد می‌انگاشت. از این رو فلسفه‌اش را فلسفه ایده آلیسم سحرآمیز می‌نامد؛ زیرا در فلسفه او هنرمند قادر به خلق جهان است. به نظر نوالیس کسی که قوه خیال را کاملاً در اختیار خود دارد خالق است. نیکولای هارتمن این عقیده نوالیس را چنین شرح

می‌دهد: یک نقاش با چشمان خویش در واقع فقط مشاهده نمی‌کند بلکه در حال مشاهده، تصویری را خلق می‌کند. یک آهنگساز در حال گوش فرادادن، هماهنگی اصوات را به وجود می‌آورد. بالاخره یک شاعر تأثیر اعضای گوناگون را در زبان متحد کرده و شعر خلق می‌کند. (Nicolai Hartmann, S.188 ff.)

نوالیس می‌گوید یک هنرمند با قوهٔ خیال می‌تواند حتی به جسم خود شکل مطلوبی دهد. از دید نوالیس، ما می‌توانیم جهانی را که می‌خواهیم ارائه دهیم؛ به این شرط که جسم خود را به صورت مطلوبی در آوریم. نوالیس معتقد است که هر انسانی تا حدی هنرمند است، اما تفاوت هنرمند با سایرین این است که او به قوهٔ خیالش جان می‌دهد و به این ترتیب تحریکاتی در خود به وجود می‌آورد تا روح، ایده‌هایی را مطابق میل خویش در اعضای وجودش جاری سازد. هنرمند از اعضای خود به منزلهٔ ابزار استفاده می‌کند تا به جهان اشکال گوناگونی بخشد. انسان‌هایی که هنرمند نیستند محتاج تحریکاتی از خارج وجود خود هستند. روح آن‌ها به صورت مادهٔ کاهلی است که تحت قوانین مکانیکی شکل می‌گیرد. نوالیس علیه جهان‌بینی مکانیکی جهان‌بینی رمانتیک را با بیانی ریاضی معرفی می‌کند. او می‌گوید جهان باید شکل رمانتیک بیذیرد تا انسان معنای واقعی جهان را دریابد. منظور او از رمانتیک ساختن جهان، ارتقا دادن کیفی امور به گونه‌ای همچون به توان رساندن اعداد در علم ریاضی است. در این عمل نفس دون جهان سفلی، به مرور، با نفس مافوق جهان علوی وحدت می‌یابد. ما خود نیز ردیفی از توان‌های کیفی هستیم. عمل به توان رساندن جهان هنوز شناخته نشده است. ما هنگامی که به امر دونی معنای والایی می‌دهیم و به امری عادی جنبهٔ اسرارآمیزی می‌بخشیم یا به امری معلوم حرمت مجهولی اعطا می‌کنیم و یا به امر محدودی جلوهٔ نامحدودی می‌دهیم، به آن امور جنبهٔ رمانتیک می‌بخشیم. خلاف آن، عمل لگاریتم است یعنی ما جهان ناشناخته، والا، عرفانی و نامتناهی علوی را به مرور به جهان سفلی نزدیک کرده و با آن پیوند می‌دهیم. به این ترتیب جهان علوی برای عموم شکل رایجی به خود می‌گیرد.

(Erika u. Ernst von Borris, S.62 ff)

به عقیده نوالیس ما فقط ظواهر امور را مشاهده می‌کنیم ولی اگر به مرور با باطن امری آشنا شویم نفس آن را در می‌یابیم. به این ترتیب، از ظاهر کم ارزش نفس آن به سمت باطن یا حقیقتش اوج می‌گیریم. عمل به توان رساندن و لگاریتم گرفتن در اینجا شباهتی به عمل دیالکتیک (Dialektik) و دیارزیس (Diairesis) در فلسفه افلاطون دارد. افلاطون حرکت اندیشه از پایین‌ترین ایده تا بالاترین ایده - که همه ایده‌های دیگر به آن وابسته‌اند - را دیالکتیک می‌نامد و خلاف آن، یعنی حرکت از ایده بالا به سمت ایده پایین، را دیارزیس می‌نامد. در واقع در فلسفه افلاطون یک مسیر واحد جهانی از درجه‌های ظاهری به عالم باطنی را چنین می‌کند: شب - صبح - روز - استیلا - زینت - روز - در روز انسان به اعمال سطحی روزمره مشغول است ولی در تیرگی شب در باطن امور غور می‌کند. هنگام شب انسان از هیاهوی زندگی آزاد است و می‌تواند غرق بحر مکاشفت اسرار جهان گردد. به بیان دیگر، روشنی روز سطح امور را نمایان می‌سازد ولی تیرگی شب باطن امور را آشکار می‌سازد. اندیشه در ژرفای شب از عالم سفلی به عالم علوی اوج می‌گیرد. با آمیختن روشنی و تاریکی، جهان جنبه رماتیک می‌یابد. قهرمان اثر ادبی دیگر نوالیس، هاینریش فون افتردینگن (Heinrich von Ofterdingen)، در هنگام رویاپردازی و به هنگام شنیدن افسانه‌ها و حکایات به راز هستی پی می‌برد نه از طریق آموختن علم با کمک عقل. هاینریش پس از شنیدن حکایت گل آبی در رویا فرو می‌رود و در آن هنگام حالت او دگرگون می‌شود. او در چنین حالتی خود را به صخره‌ها، درختان و حیوانات نزدیک احساس می‌کند و گویا سخنان آنان را درک می‌کند؛ و در حالت مدهوشی، هوشیار و شنواتر شده و با اسرار جهان مأنوس‌تر می‌گردد. او بیشتر به شنیدن موسیقی علاقه دارد تا به رقص. این وضع نشان می‌دهد که او تا چه حد از زندگی و جهان سطحی روی گردانده و به درون احساس خویش گام برداشته است. این حیطه منشأ شناخت اسرار جهان است. هاینریش چندان در رویای گل آبی فرو رفته است که پدرش او را روانه سفر می‌کند تا از این حالت به در آید. در این سفر عده‌ای از

آشنایان با او همراه می‌شوند. هنگام سفر یکی از آن‌ها ماهیت تجارت را برای هاینریش روشن می‌کند. دیگری او را به جهان اسرارآمیز شعر آشنا می‌کند. در دژی که اطراق می‌کنند سلحشوری به او فنون جنگیدن را می‌آموزد. او در آن جا به منظور جنگ‌های صلیبی پی می‌برد و از زنی شرقی که به اسارت جنگجویان صلیبی درآمده، از دیار شرق سخن می‌شنود. این نکته را باید در اینجا متذکر شد که نووالیس مانند شلگل دیار شرق را منشأ شعر می‌داند. از یک کارگر معدن حکایت اسرار درون زمین را می‌شنود. هاینریش در مقصد خود با شاعری به نام کلنگس اور (Klingsohr) آشنا می‌گردد. دختر این شاعر به بوسه‌ای استعداد شاعرانه را در هاینریش شکوفا می‌کند. کلنگس اور فنون شاعری را به او می‌آموزد. منظور نووالیس از کلنگس اور در واقع گوته است. هاینریش از بازرگانی، افسانهٔ آتلانتیس را می‌شنود. در این افسانه پادشاهی شعر دوست بر سرزمینی حکومت می‌کند که زندگی رعایا در پرتو شعر طی می‌شود. روزی دختر شاه ربوده می‌شود و زندگی مردم در این دیار مختل می‌گردد تا روزی که دختر شاه با عاشق خویش - که شاعر است و به او چنگ آموخته بوده - پدیدار می‌گردد. جشن و شادی برپا می‌شود و شاه شاعر را جانشین خود می‌کند. او پس از مرگ شاه بر آن دیار حکومت می‌کند. افلاطون فیلسوف را شایستهٔ شاهی می‌داند ولی نووالیس شاعر را. هاینریش پس از آشنا شدن به اسرار جهان از طریق شنیدن افسانه‌ها و حکایت، بر آن می‌شود که به جهان شکلی رمانتیک ببخشد. نووالیس قصد داشت در قسمت دوم کتاب نحوهٔ تحقق اسرار جهان توسط هاینریش را شرح دهد ولی پس از پایان یافتن قسمت اول کتاب در سال ۱۸۰۰ میلادی، در ۲۵ ماه مارس ۱۸۰۱ درگذشت و کتاب ناتمام باقی ماند.

(Erika u. Ernst von Borris, S.96)

لودویک تیک می‌گوید نووالیس تصمیم داشت اسرار طبیعت، تاریخ، جنگ و زندگی را که هاینریش در افسانه و حکایت‌ها شنیده بود به شعر مبدل سازد؛ زیرا از نظر او شعر به جهان جان می‌دهد. (Ludwig Tieck, S.177 ff) نووالیس در یادداشتی که باقی گذاشت می‌نویسد: شاعر باید ابتدا به گل، سپس به حیوان و بعد به

سنگ و سرانجام به ستاره تبدیل می‌شود تا روح جهان را - که به صورت‌های گوناگون جلوه می‌کند - از درون درک کند؛ همچنین باطن خویش را نیز ژرف‌تر بشناسد. (Erika u. Ernst Von Borris, S.111)

ادبای رمانتیک معتقدند که شعر و افسانه اصلی‌ترین و طبیعی‌ترین طریق آشنایی با طبیعت است. در آن زمان که هنوز عقل‌گرایی توسعه نیافته بود، انسان با شنیدن زمزمه جویبار و نغمه پرندگان و مشاهده رنگ گل‌ها، لمس کردن لطافت سبزه‌ها و شنیدن رایحه آن‌ها طبیعت را درک می‌کرد و موسیقی طبیعت را با ترانه‌ها بازگو می‌کرد و همین‌طور با اسطوره و افسانه اسرار طبیعت را برملا می‌کرد. به عقیده ادبای رمانتیک پیشرفت علم و فلسفه عقل‌گرایانه سبب انقراض چنین عصر طلایی شد. برای احیای آن باید دوباره به شعر بازگشت.

یکی از مشهورترین افسانه‌های دوره رمانتیک آلمانی اوندینه نام دارد. این افسانه را فردریش دلاموت فوکه (Friedrich de la Motte Fougue) ساخته است. احداث فوکه فرانسوی و پیرو کالوین بودند. آن‌ها به علت تعقیب مذهبی به آلمان مهاجرت کرده بودند. اوندینه مورد ستایش والتراسکات (Walter Scott) و ادگار آلن پو قرار گرفت. ارنست تئودور امادیوس هوفمن (Ernst Theodor Amadeus Hoffmann) و آلبرت لورتسینگ (Albert Lortzing) برای او اپرایی خلق کردند. فوکه در کتابی به قلم پارسلسوس (Paracelsus) و با عنوان "در باب الاهی‌های طبیعی و انسان‌های کوچک آفریقایی و کوتوله‌ها و سمندرها و ارواح دیگر" خوانده بود: ارواحی که در آب زندگی می‌کنند فاقد روحی چون روح انسان می‌باشند ولی هنگامی که زنی دریایی عاشق مردی می‌گردد و با او ازدواج می‌کند دارای روح می‌شود؛ البته اگر همسر او به او خیانت کند او دوباره روح خود را از دست می‌دهد. (Erika u. Ernst Von Borris, S.250)

شرح مختصر این افسانه چنین است:

در شبه جزیره‌ای بسیار زیبا ماهیگیری با همسرش زندگی می‌کرد. چون دختر کوچک آن‌ها در دریا غرق شده بود خداوند توسط موجودی اسرارآمیز به نام کوله

بودن (Kuleborn) دختری دریایی را نزد آن‌ها فرستاده بود تا او را بزرگ کنند. روزی مردی دلاور، اسب سوار و زیبا از جنگل بیرون می‌تازد و در کلبهٔ ماهیگیر فرود می‌آید و درخواست می‌کند که شب را در آن جا سپری کند. خانوادهٔ ماهیگیر تقاضای او را می‌پذیرند. مرد سلحشور در کلبه برای خانوادهٔ ماهیگیر تعریف می‌کند که عاشق دختری اشراف زاده است و این دختر از او خواسته است که برای نشان دادن شهامت خود مدت‌ها در جنگل اسب بتازد. هنگامی که مرد دلاور، هولد براند (Huldbrand)، مشغول شرح ماجرای خود بود دختر زیبای ماهیگیر، اوندینه، به کلبه وارد می‌شود و هر دو مجذوب یکدیگر می‌گردند.

اوندینه پیش پای مرد دلاور می‌نشیند و از او به طنز تقاضا می‌کند که ماجرای خود را شرح دهد. اما مرد دلاور خواستهٔ او را بر نمی‌آورد. اوندینه خشمگین و با شتاب از کلبه می‌گریزد. طوفان سهمگین آشوبی در جنگل و دریا به پا می‌کند. مرد دلاور به دنبال او می‌دود. او پس از کشمکش با طوفان دهشتناک، سرانجام اوندینه را بر روی سطح مرتفعی که آب اطراف آن را گرفته بود می‌یابد. اوندینه او را در این محیط دنج و زیبا کنار خویش می‌نشانند و از او می‌خواهد که ماجرای اسب سواریش در جنگل را تعریف کند. برای اوندینه دامن طبیعت دلنشین‌تر از درون کلبهٔ ماهیگیر است زیرا او دختر طبیعت است. پس از چندی آن دو به عقد هم‌در می‌آیند. روزی مرد دلاور با همسرش، اوندینه، به شهر باز می‌گردد و وارد جامعهٔ اشرافی می‌شوند. اوندینه با دختری آشنا می‌شود که همسرش، هولد براند، او را قبلاً دوست می‌داشته و به قصد ازدواج با او مدت‌ها در جنگل اسب می‌رانده است. این دختر برتالدا (Bertalda) نام دارد. چون اوندینه دختری طبیعی و با عاطفه است با وجود اطلاع از ماجرای عاشقانهٔ آن دو، با وی دوست می‌شود. اوندینه در جشن نام‌گذاری برتالدا خبری به او می‌دهد تا او را خوشحال سازد. او به برتالدا می‌گوید که تو در واقع دختر ماهیگیر هستی و در دریا غرق نشده بودی بلکه خداوند تو را نزد این خانوادهٔ اشرافی فرستاد تا تو را بزرگ کنند. برتالدا به خشم می‌آید و به اوندینه پرخاش می‌کند؛ زیرا او زندگی اشرافی را دوست می‌دارد.

اوندینه که برانگیخته شده، او را سرزنش می‌کند که چقدر از زندگی حقیقی و طبیعی دور شده است که زندگی تجملی را بر آن ترجیح می‌دهد. پس از چندی اوندینه و همسرش با برتالدا در دریاچه قایق می‌رانند. برتالدا به عمد جواهری را که هولدا براند به او هدیه کرده بود به آب می‌اندازد. اوندینه می‌کوشد تا خسارت برتالدا را جبران کند. هولدا براند که هنوز دل در بند برتالدا دارد خشمگین می‌شود و اوندینه را جادوگر خطاب می‌کند. اوندینه قبلاً "به او هشدار داده بود که روی آب به او اهانت نکند زیرا او روح خود را دوباره از دست می‌دهد. پس از آن که اوندینه در آب مفقود شد هولدا براند و برتالدا در تاسف فرو رفتند؛ ولی پس از مدتی تصمیم گرفتند با هم ازدواج کنند. در شب مراسم عقد، اوندینه - که روی خود را پوشیده بود - ظاهر می‌شود تا طبق مراسم آن‌ها روح هولدا براند را که به او خیانت کرده بود بستانند. پس از آنکه اوندینه روی خود را در برابر هولدا براند می‌گشاید هر دو یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. اوندینه چنان او را در آغوش می‌فشارد که اشک هایش وارد چشمان او می‌گردد و هولدا براند در آغوش او جان می‌سپارد. در این محل بعدها چشمه‌ای جاری می‌شود و مردمی که از آن محل می‌گذشتند آن را به هم نشان می‌دادند و می‌گفتند که این چشمه آن دو را در آغوش خود گرفته است.

افسانه اوندینه توصیف عقیده‌ای است که فوکه خلاف فلسفه شلینگ ابراز می‌دارد. ادبای مرحله میانه دوره رمانتیک این فلسفه را پذیرفته بودند. شلینگ برخلاف فیثته معتقد است که فوکه خیال منشاء تصوراتی نیست که ما آن را طبیعت می‌نامیم بلکه طبیعت مستقل از روح انسان وجود دارد. البته روح انسان و طبیعت دارای منشاء مشترک می‌باشند؛ به عبارت دیگر، آن دو در اصل با هم نوعی وحدت تشکیل می‌دهند. فوکه مخالف این عقیده است؛ به همین خاطر هم در افسانه فوق اوندینه را مظهر طبیعت و عاشق هولدا براند معرفی می‌کند؛ ولی عشق و وصلت نیز سبب نمی‌گردد که آن دو با هم وحدت یابند.

در جهان‌بینی رمانتیک روح ایزدی منشا عالم است. این روح در قنای امور و اشیاء طبیعی جای گرفته، از میان آن‌ها متجلی می‌شود. طبیعت صحفهٔ تجلی روح ایزدی است؛ از این رو، شعرا و نویسندگان رمانتیک چشم به ایده‌های زیبایی می‌دوزند که جلوه‌های روح الهی هستند و چون آن‌ها ایده‌های الهی - نه واقعیت اشیاء طبیعی - را در آثارشان نمایان می‌سازند از سمبل استفاده می‌کنند؛ از این رو، لودویگ تیک با اثر ادبی خویش به نام "سیر و گشت فرانس اشترن بالد" الهام بخش نقاشی سمبولیک شد. (Erika u. Ernst Borris, S.93, u. Lexikon der Kunst, S.765)

شاعر پیامبر است؛ زیرا او روح درخشان الهی را که به صورت ایده‌های گوناگون متجلی می‌شود مشاهده کرده، برای دیگران نمایان می‌سازد. واکن رودر و لودویگ تیک در کتاب "عقده‌گشایی دل برادری صومعه نشین و عاشق هنر" مبلغ ایمان و عبادت به نحو هنری هستند. نووالیس در سرودهایی برای شب، رسالت شاعر را اشاعه، ایمان و عشق در جهان می‌داند. به عقیدهٔ او عشق، بندی است که انسان را به الوهیت باز می‌گرداند. ف. شلگل کسی را مومن می‌داند که ایزد وار می‌اندیشد و می‌سراید و زندگی می‌کند. چنین کسی مملو از روح ایزدی است و غرق اندیشهٔ خدا و مشغوف از اوست. ف. شلگل در مرحلهٔ پیشین رمانتیک، تزلزلی را که در وضعیت سیاسی عصر خود او ایجاد شده بود و لرزشی را که کانت و فیخته در وضعیت فرهنگی به وجود آورده بودند نشانهٔ دگرگونی و رستاخیز عظیم دینی می‌داند. به عقیدهٔ او دین ذاتاً مانند الوهیت، جاویدان و یکسان و تغییرناپذیر است ولی درست به همین جهت هر زمان به شکل نوی نمایان می‌گردد. ف. شلگل و نووالیس در مرحلهٔ پیشین دورهٔ رمانتیک درصدد بودند دینی با خصلت هنری بنیان نهند. این دین بیشتر تحت تأثیر اندیشهٔ اسپینوزا شکل می‌گرفت تا عقیدهٔ دینی کلیسای مسیحی. ف. شلگل می‌گوید دین هنری می‌تواند روح ایزدی را با کمک اسطوره شناسی برای همگان محسوس سازد. به این منظور، او توصیه می‌کند که علاوه بر رجوع به اسطوره شناسی عهد باستان اروپا باید گنجینه‌های ادبیات شرق را یافت و گشود؛ زیرا در شرق می‌توان برجسته‌ترین امور رمانتیک را جستجو کرد.

(Erika u. Ernst von Borris, S.35) شلگل یماخر از اندیشه ف.شلگل بهره گرفت و کتابی با عنوان "در باب دین" تألیف کرد. او هم مانند ف.شلگل مخالف خشک ایمانی و جبر دینی و سوداگری در امور دینی است. به عقیده او دین ضرورتاً تقسیم می شود ولی سرانجام دوباره وحدت می یابد. ذات دین را شهود و احساس تشکیل می دهد. هنگام شهود، انسان آماده پذیرفتن تاثیرات روح جهانی می باشد. دین به معنای ذوق و درک امر نامتناهی است. هر که ذوق برای امر بی نهایت و الهی دارد و آن را درک می کند مملو از احترام و عشق می باشد. چنین کسی آزادانه اخلاقی می شود نه آنچنان که کانت می پندارد از روی وظیفه.

شلگل یماخر مانند ادبای رمانتیک هنرمندان را منجیان و سرپرستان دین می داند. در پایان این قسمت باید متذکر شد که ف.شلگل در سال ۱۸۰۸ به مذهب کاتولیک گروید و در یک اعتراف کلیسایی، کل افکار و آثار گذشته اش را نفی کرد. (Hans J. Munk, S.578 ff)

سیاست و تاریخ در جهان بینی رمانتیک

از دید ف.شلگل بدون آشنایی به سرنوشت تاریخی انسان، نمی توان درباره او نظریه ای به وجود آورد؛ زیرا هر نظریه ای درباره انسان باید با واقعیت زندگی او سر ملول تاریخ مطابقت داشته باشد؛ از این رو، ف. شلگل مطالعه تاریخ را ضروری می داند. او در مرحله پیشین دوره رمانتیک، تحت تأثیر کندورسه (Condorcet) و کانت کتابی به نام کوششی درباره مفهوم جمهوریت تألیف کرد. او معتقد به تلفیقی از دمکراسی یونان باستان و ایده های انقلاب فرانسه است. به عقیده او تربیت اخلاقی و جامعه دولتمند لازم و ملزوم یکدیگرند. سرنوشت سیاسی باید توسط اکثریت مردم جامعه تعیین شود. او خواهان حق مساوی زنان در تعیین سرنوشتشان می باشد. (Erika u. Ernst von Borris, S.21 ff)

ف.شلگل پس از جنایاتی که در انقلاب فرانسه رخ داد و بخصوص پس از مطالعه کتاب تاملی درباره انقلاب فرانسه به قلم بورکه (E. Burke) مخالف انقلاب فرانسه شد.

نووالیس، شاعر و نویسندهٔ دیگر دورهٔ پیشین رمانتیک، طالب برقراری مجدد شرایط سیاسی و تاریخی عصر طلایی است. او معتقد است که این عصر در قرون وسطی وجود داشته ولی با ترجمهٔ کتاب انجیل به زبان آلمانی توسط مارتین لوتر (Marthin Luther) رو به انقراض گذاشته است. از آن پس دیگر انجیل مانند یک متن ادبی به شیوهٔ علم ادبیات‌شناسی مورد مطالعه قرار گرفت.

از نظر نووالیس، مارتین لوتر آغازگر دورهٔ روشنگری است. نووالیس معتقد است رابطهٔ مردم در جامعه طی قرون وسطی براساس عشق و عاطفه بوده است. در آن زمان کشورهای اروپایی دور قطب‌زم، یعنی مرکز کلیسای کاتولیکی، با هم متحد بودند. البته منظور نووالیس از دین در واقع مذهب کاتولیک نبود؛ زیرا او برای وحدت تمام مردم جهان، دین را به صورت گسترده‌تر از مسیحیت در نظر داشت. او می‌گوید که خدایان یونان باستان به صورت خدایان مسیح، یعنی به صورت مریم و عیسی، دوباره ظاهر شده‌اند و آن‌ها مجدداً در آینده به صورت خدایان جدیدی در می‌آیند. البته برای ظهور مجدد آن‌ها لازم است که عضو اخلاقی در وجود انسان دوباره تقویت شود تا بتواند معنا و زیبایی آن‌ها را درک کند. عضو اخلاقی، همان استعداد و قدرت شاعرانه است. نووالیس در اثری به نام "در باب ایمان و عشق" یا "شاه و شهبانو" از شاه پروس و همسرش انتظار داشت که مظهر روح شاعرانه باشند؛ زیرا همان طور که پیش‌تر بیان شد او شاعر را شایستهٔ پادشاهی می‌داند. (Lothar Pikulik, S.202 ff.)

پس از آن که ناپلئون به حکومت رسید و بخصوص بعد از تسخیر آلمان توسط او، ادبای آلمانی ادبیات را به خدمت مبارزه با قدرت اشغالگر او در آوردند؛ احساسات ملی‌گرایی تقویت شد؛ ثئودور کورنر (Theodor Korner) و لودویگ اولند (Uhland) و ارنست موریس آرنند (Ernst Moriz Arnd) و ماکس شنکندورف (Max Schenkendorf) اشعار جنگی سرودند؛ علاوه بر احساسات وطن پرستانه، آرزوی عصر طلایی نیز در میان ادبای رمانتیک قوت گرفت. این ادبا انقلاب فرانسه را مسبب تباهی اخلاقی و اضمحلال امور ارزشمند اجتماعی می‌دانند. پس از تشکیل کنگرهٔ وین در

سال ۱۸۱۵، ادبای رمانتیک عقاید گوناگون و پیچیده‌ای در زمینه سیاست ابراز داشتند. آرند خواهان حکومت شاهنشاهی و برقراری تشکیلات طبقاتی اشراف و اقشار و اصناف و حرفه‌های دوران گذشته آلمان بود ولی این تشکیلات باید با شرایط زمان جدید سازگار می‌بود. او نظریات سیاسی خود را در سال ۱۸۱۵-۱۸۱۷ در مجله پاسداران منتشر کرد و در نتیجه از مقام استادی معزول شد. یوزف گورس (Joseph Gorres) خواهان تلقینی از حکومت جمهوری و سلطنتی بود و مانند آرند عقیده داشت که جامعه باید از طبقات و اقشاری تشکیل شود که در قرون وسطی وجود داشته‌اند. شلا یماخر دارای عقیده لیبرال بود. او به خلف وعده شاه پروس در مورد برقراری قانون اساسی اعتراض کرد و در نتیجه مقام استادی را از دست داد و مدام تحت مراقبت جاسوسان قرار گرفت. ارنست تنودور امدیوس هوفمن به خاطر اثر طنزآمیز سیاسی که به نام استاد کک منتشر کرد مورد تعقیب واقع شد ولی قبل از آن که رأی صادر شود درگذشت. آخیم فون آرнім علیه سلب استقلال دانشگاه اعتراض کرد. برادران گریم، یعنی ویلهلم و یاکوب، به شاه هاننور اعتراض کردند؛ زیرا هنگامی که به حکومت رسید قانون اساسی را برچید. برادران گریم چون سایر اساتید معترض از مقام استادی کنار گذاشته شدند. لودویک تیک پس از کنگره وین دیگر در سیاست دخالت نکرد. فرانس فون بادر (Franz von Baader) معتقد به برقراری مجدد شرایط سیاسی قبل از انقلاب فرانسه بود. آدلبرت فون شامیسو (Adelbert von Shamisso) - که در اصل یک نجیب زاده فرانسوی است - خشم خویش را درباره خیانت به ایده‌های سربازانی که در جنگ‌های آزادی بخش آلمان شرکت کرده بودند در شعری به نام مرد معیوب در دیوانه خانه سرود. ف. شلگل بعد از گرویدن به مذهب کاتولیک با متریش همکاری کرد؛ از آن پس مخالف آزادی فردی شد و با تقسیم سه گانه قوای دولتی مخالفت کرد. آدام مولر نیز مخالف آزادی فردی و همین طور مخالف برقراری قانون اساسی بود. او خواهان مرجع قانون گذاری به سبک دولت پروس در سال ۱۸۱۰ بود. پس از آن که کشور آلمان در راه صنعتی شدن گام نهاد، ادبای رمانتیک علم مخالفت با آن برافراشتند؛ زیرا به نظر آنان

رشد صنعت و تقویت بورژوازی صنعتی در آلمان سبب انقراض سلطه اشرافی می‌شد. برخی از ادبای رماتیک از خانواده اشراف بودند. ف. باذر و آ. مولر تحلیل دقیقی از سرمایه داری صنعتی ارائه دادند. آدام مولر (Adam Müller) اثری با عنوان "در باب ضرورت علم الهی به منزله اساس کل علمی که مربوط به دولت و بخصوص اقتصاد دولتی هستند" نوشت. او در آن اثر قبل از کارل مارکس مفهوم بیگانگی را مطرح کرد. (Markus Schwing, S.97FF) البته قصد مولر از نفی سرمایه داری صنعتی برقراری جامعه مترقی‌تر از جامعه صنعتی نبود بلکه او خواهان تجدید روابط گذشته آلمان بود. (Ernst Hanisch, S.132 FF)

ایشندورف ابتدا مجذوب مبارزات وطن پرستانه بود و در آن شرکت داشت ولی بعد از آن خواهان اتحادیه دولت‌های کوچک در آلمان شد. ایشندورف از ابتدا مخالف انقلاب فرانسه بود. در نوولی که به نام دورانده (Durrande) نوشت علل انقلاب فرانسه را به صورت سمبولیک نمایان ساخت. (Erika u. Ernst. Borris, S.204FF) ایشندورف در این نوول ابتدا منظره زیبایی از طبیعت را توصیف می‌کند. باید گفت که اصولاً وضعیت مطلوب ادبای رماتیک، وضعیت طبیعی است. در دل طبیعت کلبه شکاربانی به نام رونالد قرار داشت که در خدمت گرافی^۱ به نام دوراند (Durande) بود. شکاربان با خواهرش در آن کلبه زندگی می‌کرد. روزی شایعه شد که خواهر او معشوقی پنهانی دارد و رابطه بین برادر و خواهر تیره گشت.

پس از آن که رونالد مطلع می‌گردد که فرزند جوان گراف دل به خواهر او بسته است، خواهر خود را به صومعه روانه می‌دارد. خواهر او روزی تصادفاً دوباره معشوق خویش را می‌بیند. پسر گراف عازم پاریس می‌شود. دختر که لباسی پسرانه به تن کرده بود به طور پنهانی به دنبال او روانه می‌شود تا همیشه نزدیک معشوق خود باشد. رونالد گمان می‌کند که پسر گراف خواهرش را ربوده است. او نیز روانه پاریس می‌شود تا او را بازگرداند. رونالد قصد دارد آبروی خانواده‌اش را دوباره اعاده کند. او در پاریس نزد پسر عمویش در مهمان خانه خروس سرخ اقامت می‌کند. او در این جا گرفتار دسته‌ای از

توطئه گران انقلابی می شود. او می کوشد که از آن‌ها فاصله بگیرد ولی سرانجام به دام آن‌ها می افتد. رونالد پسر گراف را می یابد، ولی او می گوید که نمی داند خواهر او کجاست. رونالد سخن او را باور نمی کند و از پسر گراف مصرا" می خواهد که حق برادری اش را رعایت کند. او به هر کجا که مراجعه می کند مورد تمسخر قرار می گیرد. سرانجام روزی نزد شاه می رود ولی او را دستگیر می کنند و به دیوانه خانه می فرستند. رونالد روزی از هیاهو و جنجال شهر پر آشوب استفاده می کند و می گریزد و به کلبه خویش باز می گردد. پسر گراف نیز که از مرگ پدرش مطلع شده است به قصر خود مراجعه می کند. رونالد از پسر گراف می خواهد که رسماً از خواهر او تقاضای ازدواج کند ولی گراف نمی پذیرد. رونالد با عده ای از توطئه گران به قصر او حمله ور می شوند و آن را مورد غارت قرار می دهند. خواهر رونالد که مخفیانه بازگشته بود لباس پسر گراف را به تن می کند تا توجه توطئه گران را به خود معطوف کند. او زخمی می شود. پسر گراف او را در این هنگام دوباره می شناسد. عشقش را به او اعتراف می کند. پسر گراف نیز مورد اصابت قرار می گیرد و سرانجام آن دو در آغوش هم جان می سپارند. وقتی که رونالد به اشتباه خود پی می برد قصر را به آتش می کشد و خود را در شعله آن می اندازد. به طور بسیار مختصر منظور ایشندورف از این ناول چنین است که زن چون کودکی به طور طبیعی اصیل و بی تقصیر است؛ او شهادت زیستن دارد. البته این نظر تمام ادبای رمانتیک درباره زن است. زن راهنمای زندگانی مرد است؛ زیرا او با احساس و عاطفه رفتار می کند. رونالد - که سمبل فردی از طبقه بورژوا می باشد - از حشش دفاع می کند ولی جوان اشراف زاده به حق او اعتنایی نمی کند. رونالد از طبقه ای است که به اصول اخلاقی پایبند است ولی گراف از طبقه ای است که فاسد شده است. اشراف به جای دفاع از کشور و اداره سیاسی جامعه به جشن و سرور و عیاشی می پردازند. پسر جوان اشراف زاده خشم رونالد را برمی انگیزد زیرا به حق مسلم او توجه نمی کند. رونالد نیز قابل انتقاد است زیرا او در قید اصول اخلاقی افراط می کند و تعصب به خرج می دهد و در نتیجه انتقام می گیرد.

علوم و هنر در جهان بینی رمانتیک

۱- علوم

در عصر پراکندگی سیاسی و فرهنگی آلمان و بخصوص در زمان سلطهٔ ناپلئون و در عهد سیطرهٔ صدر اعظم مستبد اتریش، یعنی متریش، مسألهٔ وحدت ملی یکی از مهم‌ترین موضوعات آثار ادبای رمانتیک بود. برادران گریم واژهٔ نامهٔ عظیمی را منتشر کردند تا به وسیلهٔ آن زبان آلمانی را تقویت کنند. یاکوب گریم کتاب دستور زبان آلمانی را تألیف کرد. هر دو برادر به جمع‌آوری افسانه‌ها و ترانه‌های ملی پرداختند. در نتیجهٔ مطالعات آن دو برادر در موزهٔ فرهنگ آلمان علم مردم‌شناسی و بخصوص علم ادبیات آلمانی پای گرفت. برادران شلگل علم ادبیات-- به معنی عام - را بنیان نهادند. فردریش کارل فون ساوینی (Friedrich Carl von Savigny) نقش مهمی در ایجاد تاریخ حقوق داشت. گئورگ فردریش کرویسر (Georg Friedrich Creuzer) و یوزف گورس (Joseph Gorres) و یوهان آرنولد کانه (Johann Arnold Kanne) و همچنین یوهان یاکوب باخ اوفن (Johann Jacob Bachofen) در زمینهٔ تاریخ دین و اسطوره‌شناسی سهم بزرگی داشتند. (Brockhaus S.495FF.) مشهورترین کتاب کرویسر، تاریخ اسطوره‌های دنیای آسیایی نام دارد. ساوینی و لئونارد فون رانکه (Leopold von Ranke) که تحت تأثیر بینش رمانتیک قرار داشت بنیان‌گذار مکتب تاریخی هستند. همچنین فریدریش کریستین دیس (Fredrich Christian Diez) علم زبان و ادبیات رومانی را بنیان گذاشت. (Klaus Peter, S.384)

۲- نقاشی

در دورهٔ رمانتیک میان شعر و نقاشی رابطهٔ متقابل برقرار شد. شاعران این دوره طبیعت را چون نقاشان توصیف می‌کردند (Horst W. Janson, S.582) و نقاشان از شعر الهام می‌گرفتند. مثلاً فیلیپ اتورونگه (Philipp Otto Runge) از ایدهٔ ف. شلگل الهام گرفته

و تصویری به سبک اسلیمی ترسیم کرده است. در نقاشی کاسپار داوید فریدریش (Caspar David Friedrich) انسانی پشت به تماشاگر و روی به سوی امر نامتناهی دارد که در طبیعت به صورت دریا و آسمان بی کران تصویر شده است. شعرای رمانتیک در اشتیاق امر نامتناهی - که غایت جهان است - شعر می سرایند و نقاشان آن اشتیاق را تصویر می کنند. رابطه ای که نقاشان رمانتیک با شعرا به وجود آورده اند در تاریخ بی نظیر است. کاسپار داوید فریدریش (C.D.Friedrich) در نقاشی بین روح انسان و طبیعت و امر نامتناهی پیوند به وجود آورده است. (Holle Kunst Geschichte, S.672FF)

۳- موسیقی

لودویک شتاو، براص یکی از آشنایان آخیم فون آرنیم و کلیمنس برنتانو (Clemens Brentano) در کتاب شیپور سحرآمیز پسرک جمع آوری کرده و در آهنگی به نام ... علاوه بر او آهنگسازانی که در ذیل ذکر می شوند یا برای اشعار رمانتیک آهنگ ساخته اند یا از سبک ویژه رمانتیک پیروی کرده اند. گوستاو مالر، ریچارد واگنر، مندلسون، بارتولد، ریچارد استراوس، شومن، شوپن و بالاخره هوفمن که نویسنده رمانتیک نیز هست. این آهنگسازان شهرت اشعار رمانتیک آلمانی را به خارج از مرزهای آلمان منتقل کردند و به آن ها شهرت جهانی بخشیدند. همان طور که در شعر جهانی قالب منتفی می گردد تا پیشرفت بی نهایت میسر گردد، در سبک موسیقی ویژه رمانتیک نیز آلات و عناصر موسیقی تا به حد انحلال گستردگی و تفکیک می یابد. آهنگسازان رمانتیک به آهنگ موسیقی تکیه دارند. این امر در مبحث هماهنگی اصوات موسیقی (harmonik) کاملاً مشهود است. (Alfred Einstein, S.49ff)

شعر و نثر رمانتیک تا سال ۱۸۳۰ خلاق باقی ماند ولی پس از آن به مرور از رونق افتاد؛ زیرا واقعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جدید آلمان دیگر اجازه تلفیق شعر با واقعیت را نمی داد. دوره واقعیت گرایی (Realismus) جای دوره رمانتیک را به مرور گرفت؛ زیرا رشد و رونق مرام آزادی خواهی (liberalismus) و دموکراسی، استیلا

نامحدود شعر را بر امور اجتماعی و فرهنگی آلمان غیر ممکن می‌ساخت. اما تأثیر افکار و آثار دورهٔ رمانتیک بر متفکران و هنرمندانی چون فرانس گریپلپارتر (Franz Grillparzer)، فردریش هبل (Friedrich Hebbel) آرتور شوپنهاور، ریچارد واگنر، فردریش نیچه و توماس مان باقی مانده است. پس از پایان قرن نوزدهم مخالفین مکتب ماده‌گرایی (materialismus) و تمدن صنعتی از بینش متفکران و ادبای رمانتیک بهره می‌گرفتند. البته باید این نکته را نیز متذکر شد که تکیهٔ یک طرفهٔ بینش رمانتیک بر غیر عقلانی بودن اصول امور، عواقب خطرناکی نیز در زمینهٔ اجتماعی و سیاسی برای تاریخ آلمان در برداشته است. دورهٔ روشنگری در تاریخ اروپا دارای دستاوردهای باشکوهی بوده است؛ بنابراین مخالفت یک جانبهٔ جهان‌بینی رمانتیک با بینش روشنگری نادرست می‌باشد.

توضیحات:

۱ - گراف: کارمند اداری شاه، متعلق به طبقهٔ اشراف

منابع و مآخذ:

- Brinkmann, Richard. *Romantik als Herausforderung zu Ihrer... Wissenschaftsgeschichtlichen Rezeption*. in Brinkmann, Richard (Hrsg.). *Romantik in Deutschland, Ein interdisziplinäres Symposium*. Stuttgart 1987. Brockhaus. *Die Enzyklopädie*, Bd.18. Mannheim 1987
- Einstein, Alfred. *Die Romantik in der Musik*. München 1950.
- Gerard du Ry am Beest Holle (Hrsg.). *Holle Kunst - Geschichte*, Augsburg
- Hanisch, Ernst: *Der vormoderne Antikapitalismus der Politischen Romantik*. in: Brinkamann, Richard (Hrsg.). *Romantik in Deutschland*. Stuttgart 1978
- Hartmann, Nicolai. *Die Philosophie des deutschen Idealismus*. Berlin, New York

1974

Jahn, Johannes als Begründer und Haubenreisser. Wolfgang als Fortführer.

Wörterbuch der kunst. Stuttgart 1995

Janson, Horst W. Dumant's Kunstgeschichte. Köln 1988

Kremer. *Prosa der Romantik.* stuttgart, Weimar 1977

Munk, Hunk J. Die deutsche Romantik und Theologie. in: Schanze, Helmut

(Hrsg.) *Romantik - Handbuch.* Stuttgart 1994

Peter, Klaus. Romantik, in: E.Bahr (Hrsg.). *Geschichte der deutschen*

Literatur, Band 2. Tübingen, Basel 1998

Pikulik, Lothar. Frühromantik, München 2000

Schreiber, Matthias und Fricke, Gerhard. *Geschichte der deutschen Literatur.*

Paderborn 1974

Schulz, Gerhard. Romantik. München 1996

Schwering, Markus, politische Romantik. in: Schanze, Helmut (Hrsg.). in

Romantik Handbuch.

Tieck, Ludwig. Bericht über die Fortsetzung. in Anschluss an den Roman

Heinrich von *Offerdingen* Reclam. Stuttgart 1987

von Borris, Erika und Ernst. Deutsche Literaturgeschichte, Bd. 5, Romantik.

München 1997